شماره 1250

اعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم

وَ ما أَرْسَلْنا قَبْلَكَ إِلَّا رِجالاً نُوحی إِلَيْهِمْ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ‏. وَ ما جَعَلْناهُمْ جَسَداً لا يَأْكُلُونَ الطَّعامَ وَ ما كانُوا خالِدينَ.‏ ثُمَّ صَدَقْناهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْناهُمْ وَ مَنْ نَشاءُ وَ أَهْلَكْنَا الْمُسْرِفينَ‏ [[1]](#footnote-1)

ما پیش از تو نفرستادیم مگر مردانی که به آنان وحی می‌کردیم، اگر نمی‌دانید از دانایان بپرسید. و آنان را بدن‌هایی که غذا نخورند قرار ندادیم و عمر جاویدان هم نداشتند. سپس به وعده‌ای که به آنان داده بودیم وفا کردیم و آنان و هر کس را که می‌خواستیم نجات دادیم و مسرفین را هلاک نمودیم.

مروری بر مطالب گذشته

در جلسۀ قبل عرض شد که خداوند حکیم، بهانه جویی‌هایی که مشرکین در مقابل انبیاء علیهم السلام داشتند، آنها را بیان می‌فرماید. فرمود که حق بر مردم دنیا دوست و هوا پرست سنگین است یعنی نمی‌توانند تن زیر بار حق بدهند. حرف حق حدودی دارد و نفس امّارۀ انسان را محدود می‌کند نمی‌گذارد این لجام گسیخته هرکاری می‌خواهد بکند و دنیاداران می‌خواهند لجام گسیخته باشند هرجور که خواستند عمل کنند این با حق و با دین آسمانی حق منافات دارد. از این جهت که نمی‌خواهند زیر بار حق بروند خیلی بهانه‌جویی و کارشکنی می‌کنند تا پیغمبر زمان را به قول خودشان از میدان خارج کنند و حرف‌های او را بی‌اثر سازند. ولذا اشکال تراشی‌ها و تناقض‌گویی‌ها دارند که دیشب مقداری عرض شد.

آنها می‌گویند تو بشری، بشر که نباید اطاعتش بر دیگران واجب باشد. تو چه فرقی با ما داری؟ می‌گفتند شاعری، ساحری، خواب‌های آشفته و پریشان می‌بینی، خیال می‌کنی که وحی بر تو نازل می‌شود. بعد می‌گفتند که مفتری هستی به خدا دروغ می‌بندی، اینها را می‌گفتند. حالا آیۀ شریفه در مقام جواب همان اشکال‌ها و بهانه‌جویی‌هاست. بطور کلّی می‌فرماید این‌که ما می‌گوییم بشر هستی مگر بشر بودن با رسالت منافاتی دارد؟ مگر بشر نمی‌تواند با عالَم ربوبی در ارتباط باشد و مانند خانۀ دو در باشد، از یک در بگیرد و از درِ دیگر به عالم انسان تحویل بدهد و باید هم چنین باشد.

یعنی کسی که از قِبَل خدا مبعوث می‌شود و می‌خواهد برای مردم الگو باشد باید از جنس بشر باشد. اگر فرشته در میان مردم بیاید که دیده نمی‌شود، بر فرض مجسّم بشود باید به شکل مردی باشد، باز شبیه انسانی خواهد آمد. اگر چنانچه خصائص انسانی نداشته باشد که برای انسان الگو نمی‌شود. باید از جنس خود انسان‌ها باشد، باید بگوید من از جنس شما و دارای این غرائز، عواطف و تمایلاتم، دارای این شهوت و غضبم ولی در عین حال من یک انسان کاملم.

یعنی می‌توانم با همۀ این غرائز و تمایلاتی که دارم خودم را تسلیم کنم و مسلم باشم: «وَ أَنا أوَّلُ المُسلِمین»[[2]](#footnote-2)؛ من خودم اوّل مسلمانم بعد به شما می‌گویم مسلمان باشید. من خودم تارک محرّماتم بعد به شما می‌گویم تارک محرّمات باشید. من خودم قائل به واجباتم به شما می‌گویم قائل به واجبات باشید. والّا یک موجودی که شهوت و غضب ندارد و این حالت در او نیست به شما بگوید فلان باشید همه می‌گویند نه، ما نمی‌توانیم این‌گونه باشیم. ما بشریم ما انسانیم ما شهوت و غضب داریم، تو فرشته‌ای. پس آن کسی که مبعوث از قِبَل حق می‌شود باید از جنس انسان باشد تا الگو بشود:

لَقَدْ کَانَ لَکُم فِی رَسُولِ اللهِ أُسوَةٌ حَسَنَةٌ [[3]](#footnote-3)1

مسلّماً برای شما در زندگی رسول خدا الگوی نیکویی است.

اسوۀ حسنه باید باشد تا مورد تأسّیِ دیگران واقع بشود. آیۀ دیگر هم در سورۀ انعام است:

وَ لَوْ جَعَلناهُ مَلَکاً لَجَعَلْناهُ رَجُلاً [[4]](#footnote-4)2

اگر او را فرشته‌ای قرار می‌دادیم حتماً وی را به شکل مردی درمی‌آوردیم.

امتیاز انبیاء علیهم السلام از سایر مردم

بر فرض اگر بنا بود ما فرشته‌ای را هم بفرستیم باز هم لازم بود به صورت انسان بفرستیم. نمی‌شود که ملک باشد و دیدنی نباشد و در عین حال الگوی بشر باشد. پس این حرف معقول نیست که چرا پیغمبر بشر است؟ بشر «نُوحی‏ إِلَيْهِمْ» است. بله، یک بشر ممتاز است یعنی در ساختمان وجود همین بشر یک نیروی درک قرار داده که در شما نیست. همۀ غرائز و تمایلاتی که شما دارید او هم دارد، علاوه بر آن یک نیروی درک دیگری دارد که از آن به چشم و هوش دیگری تعبیر شده که با آن، عالم ملکوت را می‌بیند و نغمه‌های آسمانی را می‌شنود و به شما ابلاغ می‌کند. مگر این خلاف عقل و نشدنی است که انسان باشد و نسبت به شما یک امتیازی در نیروی درک داشته باشد، همان‌طور که شما با عالم حیوان با نیروی عقل امتیاز دارید.

خود ما انسان‌ها با هم چقدر امتیاز داریم؟ مگر همه یک جورند؟ مگر هوش‌ها یکسان است؟ افرادی هستند از هوش بالایی برخوردارند، افرادی هم هستند کودن‌اند، هر دو انسانند. ممکن است دو تا برادر مثلاً از یک پدر و یک مادر، دو قلو متولّد شده باشند، هردو با هم در یک مدرسه تحصیل کنند و یک استاد داشته باشند. امّا یکی خیلی با هوش، با حافظۀ قوی در ظرف چند سال یک علامۀ دهری می‌شود و دیگری هر چه می‌خواند نمی‌فهمد و به جایی نمی‌رسد، یک آدم باربری می‌شود. هر دو انسانند، تفاوت در ادراکات است.

دستگاه عسل سازی درساختمان خلقت زنبور

خرس آمد سر کوه دید زنبور عسل لانه کرده زنبور تعارف کرد رفت داخل، برای او عسل آورد عسل را خورد گفت بَه بَه چقدر شیرین است، از کجا آوردی؟ گفت ما خودمان می‌سازیم. گفت مگر شما عسل می‌سازید؟ گفت بله، گفت چطور عسل می‌سازید؟ گفت ما می‌رویم شهد گل را می‌مکیم و در داخل وجود ما دستگاه عسل‌سازی هست. این خنده‌اش گرفت مسخره کرد. گفت لعنت بر دروغگو، منم مثل تو یک حیوانی هستم این همه علف‌های خوب را می‌خورم یک مثقال عسل هم نمی‌دهم تو یک مقدار از این گل‌ها را می‌خوری عسل می‌شود؟ حیوانات را جمع کرد بر علیه او قیام کردند و مسخره کردند. او گفت بی‌جهت مسخره می‌کنید همان خالقی که الاغ را ساخته است همان خالق زنبور عسل را هم ساخته و در ساختمان خلقت او دستگاه عسل سازی قرار داده گل‌ها را می‌خورد تبدیل به عسل می‌کند. الاغ هم گل‌ها را می‌خورد تبدیل به سرگین و پِهِن می‌شود.

دستگاه گیرندۀ وحی درساختمان وجود پیغمبر

ساختمان وجود شما را ما ساخته‌ایم، در ساختمان وجود پیغمبر، ما دستگاه گیرندۀ وحی قرار دادیم: «نُوحی‏ إِلَيْهِمْ»؛ به او راه نشان دادیم، وحی را به وی می‌رسانیم که او به شما برساند و ما در وجود شما این را قرار ندادیم. بسته به خودمان است، بی‌خود حرف نزنید:

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَه‏ [[5]](#footnote-5)

خدا بهتر می‌داند که مقام رسالت را کجا قرار دهد.

خالق عالَم مصلحت در این دیده که شما را فاقد وحی و او را واجد وحی قرار بدهد. همان خالقی که به الاغ عقل نداده به شما عقل داده است. الاغ اصلاً نمی‌فهمد عقل یعنی چه، او خیال می‌کند تمام نژادها در عالم نژاد الاغیه. اصلاً باورش نمی‌شود که نژاد زنبور عسلی هم در عالم هست که عسل می‌سازد او خیال می‌کند تمام حیوانات باید سرگین بسازند. اصلاً محال است حیوانی عسل بسازد. همان‌طوری که او اشتباه می‌کند ما هم اشتباه می‌کنیم. ما خیال می‌کنیم که همۀ نژادها، نژاد بنده و شماست، در عالم نژادی نیست که «نُوحی‏ إِلَيْهِمْ» باشد.

ما خودمان چقدر با هم تفاوت داریم، آیا همۀ ما شیخ الرّئیسیم؟ بالاخره یک فردی مانند بو علی سینا پیدا می‌شود که مغز متفکّری است که اصلاً در عالم تعقّل اعجوبه است. دیگران هم انسانند امّا همان تعقّل را هم ندارند تا برسیم به مسئلۀ نبوّت و امامت. ولذا سنّت ما این است: «وَ مَا أرْسَلْنَا قَبْلَکَ إلّا رِجالاً نُوحِی إلَیهِم»؛ همیشه مطلب این بوده تازگی ندارد، ابوجهل‌ها خیال کردند که تو پیغمبر نوظهوری هستی فقط تو پیدا شدی که در عالم، وحی بر تو نازل می‌شود، انبیاء سلف هم همین‌طور بودند. ما آنها را فرستادیم و همه انسانهایی بودند که وحی بر آنها نازل می‌شد، دستگاه گیرندۀ وحی در ساختمان وجودشان قرار داده بودیم تا به وسیلۀ این دستگاه حقایق آسمانی را به آنها برسانیم و آنها هم به شما برسانند. این روش ما و سنّت ما در عالم است.

انبیاء الهی از جنس بشر

وَ ما جَعَلْناهُمْ جَسَداً لا يَأْكُلُونَ الطَّعامَ وَ ما كانُوا خالِدينَ‏ [[6]](#footnote-6)

و آنان را بدن‌هایی که غذا نخورند قرار ندادیم و عمر جاویدان هم نداشتند.

ما نخواستیم که پیغمبرها فقط بدنی باشند و غذا نخواهند چرا که کفّار می‌گفتند:

مَالِ هَذَا الرَّسُولِ یأکُلُ الطَّعَامَ وَ یَمْشِی فِی الأسْواقِ[[7]](#footnote-7)3

این چه پیغمبری است که مثل ما غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود.

آنها متوقّع بودند پیغمبری که از طرف خدا فرستاده می‌شود باید فرشته باشد یعنی آب و غذا نخورد، نخوابد و همیشه هم بماند، مرگ نداشته باشد. سنّت ما این است که پیغمبر را از جنس بشر می‌فرستیم، بشری که بدن دارد و این بدن غذا می‌خواهد، نخواستیم که جسدی باشد و غذا نخورد، و نخواستیم موجودی باشد که هرگز نمیرد. نه، باید بمیرد تا کسی نگوید که شما با ما فرق دارید.

إنَّکَ مَیِّتٌ وَ إنَّهُم مَیِّتُونَ [[8]](#footnote-8)

تو می‌میری و آنها هم خواهند مرد.

همه باید بمیرید پیغمبر هم می‌میرد. پیغمبر هم مانند شما به حسب ظاهر بشری است که مثل شما غذا می‌خورد راه می‌رود می‌خوابد ازدواج می‌کند تولید نسل می‌کند و عاقبت می‌میرد، این منافاتی با وحی ندارد. در عین حال دستگاه گیرندۀ وحی و حقایق آسمانی را ما به او دادیم.

ثُمَّ صَدَقْناهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْناهُمْ وَ مَنْ نَشاءُ وَ أَهْلَكْنَا الْمُسْرِفينَ [[9]](#footnote-9)‏

سپس به وعده‌ای که به آنان داده بودیم وفا کردیم و آنان و هر کس را که می‌خواستیم نجات دادیم و مسرفین را هلاک نمودیم.

نجات پیغمبر زمان و پیروانش از بلا

ما همۀ انبیاء را از جنس بشر می‌فرستیم و وحی هم به آنها نازل می‌کنیم در عین حال به آنها وعده داده‌ایم که ابلاغ وحی کنید، پیام من را به مردم برسانید آنها را به توحید دعوت کنید و به اختیار خودشان بگذارید اگر آمدند متعبّد شدند بسیار خوب! به سعادت می‌رسند. اگر نیامدند مهلتشان می‌دهیم چنانچه مهلتشان منقضی شد بلا بر سرشان نازل می‌کنیم و از بین می‌بریم و تو را با پیروانت نجات می‌دهیم. این‌طور نیست که در دستگاه عادلانۀ ما به قول معروف تر هم به آتش خشک بسوزد. آنها که خشکند و ایمان نیاورده‌اند آنها را می‌سوزانیم امّا آن کسانی مرطوبند به ایمان، آنها را نجات می‌دهیم.ما هیچ‌وقت مردم صالح را به آتش مردم غیرصالح نمی‌سوزانیم. ولذا در سورۀ هود که قصّه‌های انبیاء را نقل می‌کند چندین بار این جمله تکرار شده است:

وَ لَمّا جاءَ أَمْرُنا نَجَّینا هُوداً وَ الَّذینَ آمَنُوا مَعَه[[10]](#footnote-10)، فَلَمّا جاءَ أَمْرُنا نَجَّینا صالِحاً وَ الَّذینَ آمَنُوا مَعَه[[11]](#footnote-11)،

وَ لَمّا جاءَ أَمْرُنا نَجَّینا شُعَیْباً وَ الَّذینَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحمَةٍ مِنَّا وَ أخَذَتِ الَّذینَ ظَلَمُوا الصَّیحَة[[12]](#footnote-12)

هنگامی که فرمان ما رسید شعیب و کسانی را که با او ایمان آورده بودند به رحمت خود نجات دادیم و کسانی را که ستم کردند صیحۀ آسمانی فراگرفت.

بله، صیحۀ آسمانی که بیاید دامن ظالمان را می‌گیرد نه دامن مؤمنان را. ما پیغمبر زمان را با مؤمنان به شرطی که مؤمن واقعی باشند نجات می‌دهیم نه مؤمن اسمی. ما نگفته‌ایم که مؤمنان اسمی را نجات می‌دهیم. مؤمنان واقعی ممکن است خودشان کار بد نکنند ولی کار بد دیگران را نهی نکنند و از آنها فاصله هم نگیرند. به قول خودشان مرطوبند و نمی‌سوزند ولیکم‌کم در جوار کفر می‌مانند و با آتش آن خشک می‌شوند و بعد می‌سوزند.

ما وعده داده‌ایم صیحه دامن مؤمنان واقعی را نمی‌گیرد که هم خودشان مرتکب گناه نمی‌شوند هم به گنه‌کاران روی خوش نشان نمی‌دهند، نهی از منکر هم می‌کنند اگر نتوانستند از آنها فاصله می‌گیرند و جدا می‌شوند ولی اگر جدا نشوند بمانند نهی هم نکنند بلای آسمانی که آمد دامن آنها را می‌گیرد.

پس: «ثُمَّ صَدَقْناهُمُ الوَعْدَ»؛ وعده‌ای که به انبیاء داده‌ایم وفا می‌کنیم ما صادق الوعدیم، در وعده تخلّف نمی‌کنیم وعدۀ ما صدق است. که چی؟ «فَأَنْجَیْنَاهُم وَ مَن نَشاءُ»؛ ما انبیاء و مَن نَشاء را نجات می‌دهیم. مَن نَشاء همان مؤمنین پیرو انبیاء هستند. آنها که بر اثر مشیّت ما با اختیار و ارادۀ خودشان صالح‌العملند. نَشاء اشاره به همین است گروهی که بر اساس مشیّت و ارادۀ ما، اختیار و اراده دارند و با اختیار و ارادۀ خود عمل صالح انجام می‌دهند.

وعدۀ هلاک به مسرفین

ما انبیاء و پیروان صالح را نجات می‌دهیم. «وَ أَهْلَکنَا المُسرِفِینَ»؛ ما تنها مسرفین را هلاک می‌کنیم. اسراف‌کاران، تجاوزگران از حدّ بندگی و هم کسانی که مرتکب گناه می‌شوند و همان کسانی که با دیدن مرتکبانِ گناه از آنها فاصله نمی‌گیرند و آنها را نهی نمی‌کنند. ولذا اینها مسرفند.

ما مسرفین را هلاک می‌کنیم ولی غیر مسرفین، آن کسانی که دنباله‌رو واقعی انبیاء علیهم السلام باشند نجاتشان می‌دهیم این سنّت ماست و وعده هم کرده‌ایم و طبق وعده هم عمل می‌کنیم. تا اینجا ترجمۀ آیات بود، جملۀ «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُون‏» ماند برای بعد.

مشخّصات مؤمنانِ اهل نجات

به هرحال ما را دعوت به ایمان و عمل صالح کرده‌اند مکرّرا باید گفته بشود، تا زنده‌ایم و مهلت باقی است بتوانیم خود را در زمرۀ مؤمنین صالح‌العمل قرار بدهیم و الّا خاسریم. خداوند قسم خورده است:

وَالْعَصْرِ إنَّ الإنسانَ لَفی خُسرٍ إلَّا الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ تَواصَوا بِالحَقِّ وَ تَواصَوا بِالصَّبر[[13]](#footnote-13)

قسم به عصر که انسانها همه در زیانند. مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند و یکدیگر را به حق سفارش کرده و به صبر توصیه نموده‌اند.

فقط این گروه اهل نجاتند و بقیّه به غضب خداوند در آتشند. فقط گروهی که خودشان مؤمنند؛ عقاید حقّه را در دل و جان خود نشانده‌اند و صالح‌العملند و دیگران را هم ارشاد می‌کنند «وَ تواصَوا بالحَقِّ وَ تَواصَوا بِالصَّبر»؛ و مردم را به حق و صبر سفارش می‌کنند. یکی از موارد صبر خودداری از گناه است. انسانهای مؤمن، صالح‌العمل و ارشاد کنندۀ دیگران به راه ایمان و عمل صالح اهل نجاتند.

صبر حضرت زینب علیها السلام در مصائب کربلا

ما هم بحمدالله دنبال علی و آل‌علی علیهم السلام هستیم، آیا از آنها مؤمن‌تر و از آنها سالم‌تر سراغ دارید؟ از آنها ارشادگرتر و هدایت‌گرتر سراغ دارید؟ زن و مرد همین‌طورند. کوچک و بزرگشان اساتید صبرند.

یک زن در ظرف یک روز چندین مصیبت در تنش و در روحش دارد. گفتن این مصیبت‌ها آسان است. این تاریخی است، یک زن در عرض چند ساعت در یک روز شش برادر را در خاک و خون دیده آن هم برادری مثل امام حسین علیه السلام، برادری مثل حضرت ابوالفضل علیه السلام و سایر برادرها که در خاک و خون غلتیدند، دو فرزند دلبندش و برادرزاده‌هایی مثل علی اکبر و علی اصغر و قاسم علیهم السلام را در خاک و خون دیده، این‌همه مصیبت در ظرف چند ساعت و بعد هم به اسارت برود، تازیانه‌ها و شکنجه‌ها و گرسنگی‌ها متحمّل بشود و بعد وقتی وارد کوفه می‌شود شهری که پدرش سال‌ها آنجا حکومت کرده و او در کنار پدر بوده با همۀ این احترام‌ها و جلالت‌ها، حالا او را در لباس اسارت وارد کوفه می‌کنند و به مجلس فرماندار مقتدر کوفه می‌برند.

ابن حجر عسقلانی که سنّی متعصّبی است وقتی که او مطلبی را از شیعه نقل کند خیلی مورد اعتماد است. او می‌گوید وقتی سر مقدّس امام حسین را به دارالامارۀ ابن‌زیاد آوردند «سالت حِیطانها دَما» [[14]](#footnote-14)1؛ یعنی از دیوار دارالاماره خون جاری شد. اگر مورّخ شیعه بود می‌گفتیم تعصّب مذهبی داشته او مورّخ سنّی متعصّب است این جریان را نقل می‌کند که از دیوار دارالاماره خون جاری شد. همچنین گفته‌اند روز عاشورا هر سنگ و هر کلوخی را که برمی‌داشتند زیر آن خون بود یعنی ببینید مصیبت چقدر سنگین است. این مصیبت با دل زینب علیها السلام چه کرده است؟

وقتی وارد مجلس شد دید در یک طرف مجلس سفرۀ رنگین گسترده‌اند و پای سفره بچّه‌های یتیم رنگ پریده گرسنه را نگه داشته‌اند در یک طرف هم سر بریدۀ برادر را کنار آب گذاشته‌اند. همۀ این مصیبت‌ها را دیدن و خود را نباختن بسیار کار بزرگی است، شجاعت بزرگی است، یک دریا قلب با ایمان می‌خواهد، دریای موّاج که باید همۀ بزرگان عالم در این دریا شناوری کنند و لؤلؤ و مرجان به دست بیاورند.

ابن‌زیاد، آن سفّاک خون‌خوار زخم‌زبان زد گفت: دیدی خدا با برادر و خاندانت چه کرد؟ فرمود: «ما رَأیتُ اِلّا جَمیلا»[[15]](#footnote-15)؛ از خدا جز زیبایی ندیدم. روز عاشورا هم وقتی دو فرزند خودش را به قربانگاه فرستاد و آنها در خون خود غلتیدند، آقا حسین علیه السلام به بالینشان آمد امّا خانم زینب کبری از خیمه‌گاه بیرون نیامد که نکند حسین عزیزش اندکی منفعل بشود. با همین عمل فهماند برادر من! در جنب تو من صاحب پسر نیستم، با خون دل دو قربانی را پروراندم و با کمال افتخار مقابل چشم تو و زیر پای تو قربانشان کردم.

صَلّی اللهُ عَلَیکُم یا آلَ بَیتِ رَسول الله

والسّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

1. - سورۀ انبیاء، آیات 7 تا 9. [↑](#footnote-ref-1)
2. - سورۀ انعام، آیۀ 163. [↑](#footnote-ref-2)
3. 1 - سورۀ احزاب، آیۀ 21. [↑](#footnote-ref-3)
4. 2 - سورۀ انعام، آیۀ 9. [↑](#footnote-ref-4)
5. - سورۀ انعام، آیۀ 124. [↑](#footnote-ref-5)
6. - سورۀ انبیاء، آیۀ 8. [↑](#footnote-ref-6)
7. 3- سورۀ فرقان، آیۀ 7. [↑](#footnote-ref-7)
8. - سورۀ زمر، آیۀ 30. [↑](#footnote-ref-8)
9. - سورۀ انبیاء، آیۀ 9. [↑](#footnote-ref-9)
10. - سورۀ هود، آیۀ 58. [↑](#footnote-ref-10)
11. - سورۀ هود، آیۀ 66. [↑](#footnote-ref-11)
12. - سورۀ هود، آیۀ 94. [↑](#footnote-ref-12)
13. - سورۀ عصر، آیات 1 تا 3. [↑](#footnote-ref-13)
14. 1 - صواعق محرقه، صفحۀ 192. [↑](#footnote-ref-14)
15. - اللهوف، صفحۀ 160. [↑](#footnote-ref-15)